

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۰ مارچ ۲۰۱۷

## نشخوار ادعای CIA به ارتباط "حدخا"

۳

در دو بخش پیشین این مختصر از دو منظر متفاوت نوشتم که به اصطلاح "حزب دموکراتیک خلق افغانستان- حدخا" نه مارکسیست\* بوده و نه هم کمونیست، چه نه تنها در زبان ادعای داشتن هویت ایدئولوژیک مارکسیستی ننموده اند و نه هم اعمال آنها کوچکترین شباهتی با آنچه یک مارکسیست و کمونیست می باید انجام بدهد، داشته است. در این قسمت نوشته با حرکت از یک اصل منطقی "فرض محال، محال نیست" بحث ما را در بستر دیگری ادامه می دهیم، باشد برای آنهایی که از قبل سوگند نخورده اند، که حرف درست را نمی پذیرند، کمکی شده بتواند.

بر مبنای اصل منطقی "فرض محال، محال نیست"، فرض می کنیم که "حدخا" واقعاً یک حزب مارکسیستی و کمونیستی بوده است. سوالی که با چنین فرضی مطرح می گردد، این است: گیریم که "حدخا" یک نهاد مارکسیستی و کمونیستی، عملکرد اعضای آن به مارکس و کمونیزم که از طرف انگلس دقیقاً به معنای "علم رهائی پرولتاریا" تعریف شده است، چه ربطی دارد؟ از چه وقت و بر کدام پایه و اساسی عملکرد معتقدان- راست و یا دروغ آن باشد سرچایش- یک بینش اجتماعی و یا فلسفی را کسی با خود آن بینش و تفکر یک سان دانسته اند، که خواسته باشیم پیوند "حدخا" به مارکسیزم و کمونیزم را دوم آن بدانیم؟

خوانندگان نهایت عزیز!

در اینجا به منظور آن که بحث خوبتر و واضحتر بیان شده باشد، آن را از طریق ارائه یک مثال مورد قبول همه ادامه می دهیم:

یکی از باورهای که اگر بنویسم روزانه به هزاران بار حد اقل در جامعه خود ما از طرف عامی و عالم تکرار می گردد و اینک حیثیت یک ضرب المثل را گرفته است، این بیت است:

"اسلام در ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست"

هرگاه هر یک از ما وجدان خود را قاضی گرفته و در باره این و موارد استعمال آن فکر نمائیم به این استنتاج می رسیم، که این بیت زمانی به مثابه یک عذر، یک بهانه، یک دلیل به خاطر فرار از بحث و یک نقاب برای پوشاندن ضعف های اسلام زمانی به کار برده می شود، که کس و یا کسانی متوجه شوند:

- فرد مسلمانی دزدی، قاچاقبری و به فروش مواد مخدره می پردازد.

- فرد مسلمانی در عین ادعای مسلمانی و حتا خودش را ظاهر الصلاح نشان دادن، بر مردم ظلم و ستم روا می دارد.

- فرد مسلمانی چشمش به مال ، جان و ناموس یک انسان دیگر دوخته شده است.
- فرد مسلمانی به دشمن خاک و وطن جاسوسی می نماید.
- فرد مسلمانی به دست یازیدن به عمل انتحاری، انسانهای بیگناه و بی خبر را به قتل می رساند.
- فرد مسلمانی با دخترک نابالغی ازدواج نموده، در حین مقاربت جنسی "قیل و دبر" یعنی مجرای بول و غایب دخترک را پاره کرده به زبان فقهی باعث افضاء می گردد.
- فرد مسلمانی در عین حالی که نه یک وقت نمازش قضاء می شود و نه هم یک روز روزه اش، بچه بازی و لواط را به مثابه افتخار خود بین جوانها دانسته، به این می بالد که در مجالس خوشی دوستان و حتا رقباء چند جوهره بچه را با زنگ و جامن به میدان داخل می نماید.
- فرد مسلمانی با هزار چال و نیرنگ، زمین و مالکیت دیگران را غصب نموده چند مظلوم را از هستی ساقط می سازد.
- فرد مسلمانی به بهانه ها و رویکش های مختلف چنان سود می خورد، توگوئی شبیر مادرش است.
- و ...

در تمام موارد فوق هرگاه کسی خواسته باشد عمل آن فرد را مورد انتقاد قرار داده و آن را دلیل ضعف، کمبود و حتا نقایص قوانین اسلام معرفی بدارد، حتمی نیست که کسی در آنجا ملا و یا چلی و طالب باشد، تا باد به غیغب انداخته، با گردن افراشته، منقد را متوجه گفتارش ساخته، نخواند:

"اسلام در ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست"

بلکه سایر مدافعان اسلام هم این حکم را با چنان قاطعیتی صادر می نمایند که هیچ جای بحث و جدل باقی نمی گذارند تا گفته شود، این ضعف برخاسته از قوانین ضد انسانی اسلام است که به چنین اعمالی منتج شده است و یا این گناه مولوی "خالص" و یا شیخ "محسنی" نیست که در ۶۵ سالگی با دختران نابالغ ازدواج نموده وقتی بخواهند "مال" شان خراب نگردد، می کوشند تا "قیل و دبر" دخترک معصوم را یکی نسازند. بلکه این سنت زشت و قبیح از پیامبر اسلام باقی مانده و در اینجا پای گناه فردی نیست، بلکه اجرای چنان دستور و عملی است، که آن عمل در ذات خود قبیح و جنایتکارانه دانسته می شود.

این حکم تنها در مورد مسلمانان صادق نیست، بلکه تا جایی که دیده شده هرگاه کسی خواسته باشد بر پول پرستی، زورگوئی، تبعیض، غدر و خیانت یهود ها به امانت دیگران انگشت گذاشته و آن را به استناد تورات به خدای دیانت یهود یعنی "یهوه" نسبت داده و سند تاریخی آن را هم در عملکرد ضد انسانی "موسی" حین برآمدن از مصر ارائه دارد، طرف که حاضر نیست به غیر از آنچه چند ملا و طالب بیسواد و یا کمسواد در گوشش خوانده به چیز دیگری گوش فرا دهد، به زور "رگ گردن" می خواهد به اثبات برساند که هم تورات دست خورده و درست نیست و هم آن واقعه تاریخی چیزی به جز جعل کافران نیست.

با در نظر داشت توضیحات فوق هرگاه از کسی پرسیده شود، تو که در مورد اسلام، مسیحیت و یهود عقلت را به کار می اندازی و حتا کار را به جایی می رسانی که در صورت ضرورت، خلاف نص به اجتهاد می پردازی، چرا وقتی پای عملکرد "حدخا" که گفتیم هیچ رابطه ای با مارکسیزم و کمونیزم نداشته اند، در میان می آید به خاطر جنایات "تره کی" و "امین" و یا هم "بیرک" و "نجیب"، "مارکس" را از گور می کشی و دشنام می دهی و حتا کمونیزم را به باد دشنام می گیری، وقتی چشمت به جنایات "سیاف" ها، "ربانی" ها، "گلبدین" ها، "مزاری" ها، "محقق" ها، "خلیلی"

ها، "مسعود" ها و ... می افتد، چرا رویت را به طرف مدینه نمی نمائی و "محمد" را به خاطر جنایات آنها ملامت نمی نمائی، باز هم همان بیت تکرار می شود که گویا اسلام در ذات خود عیبی ندارد.

خوانندگان نهایت عزیز!

من نه از شما و نه از افرادی که چنان قضاوت می نمایند، چیز زیادی نمی خواهم، نمی گویم مارکسیزم را مطالعه و انتقاد نکنید، نمی گویم عملکرد "مارکس، انگلس، لنین، ستالین و مائو" را بررسی و انتقاد نکنید، خواست من از شما این است که وقتی می خواهید، افکار، اعتقادات و عملکرد ها را وزن نمائید، سنگ توزین تان را یکی انتخاب نمائید، به مانند اکثر دکانداران مسلمان، با دو سنگ وزن نکنید، فکر می کنم چنین خواست شرافتمندانه ای چیز زیادی نیست که یک انسان با وجدان در انجامش ناتوان باشد.

نکته دیگری که در همین بخش می باید بدان پرداخت این است که بیائید یاد بگیریم وقتی پای مقایسه بین مکاتب فکری، هر فکر و اندیشه ای که باشد و عملکرد معتقدان به آن فکر و اندیشه و مکتب در میان می آید، عملکرد ها را با عملکرد و مکتب ها را با مکتب مقایسه نمائیم، نه این که به مانند حلزون خود را تاب داده، گاهی به عملکرد ها روی بیآوریم و زمانی هم به ایدئولوژی ها.

به عبارت ساده و کاملاً روشن باید افزود، وقتی پای بررسی مارکسیزم و کمونیزم در میان است، می باید طرف مقابل هم مکتب فکری اش را مشخص نموده و هر دو مکتب را با یکدیگر مقایسه کرد، نه این که عملکرد مثبت و یا منفی یک فرد معتقد به یک مکتب و افکار و نظرات مکتب دیگری را مقابل هم قرار داده، دون کیشوت گونه در هوا شمشیر بازی را آغاز نمود.

باز هم با یک مثال کاملاً آشکار و واضح: می دانیم که به استناد نوشته "لنین" - منتخبات سه جلدی - در صفحه ۷۲ چاپ "انتشارات فردوس" ترجمه محمد پورهرمزان- مارکسیزم دارای "سه منبع و سه جزء" می باشد. من یکی حاضریم با آن که تقریباً هیچ وقت اضافی برای شروع کردن همچو بحثی را ندارم، با زدن از وقت کارهای دیگرم و عمدتاً کوتاه ساختن وقت استراحتم هر کسی را که خواسته باشد شروطم\*\* را بپذیرد با وی بحث نموده، از هر جایی که دلش می خواهد می توانیم بحث ما را آغاز نمائیم. به مثابه پیشنهاد از جانب من، هرگاه طرف معتقد به اسلام باشد می توانیم بحث ما را از مقایسه "مانیفیست کمونیست" و "قرآن" با یک دیگر آغاز نمائیم. همچنین هرگاه این افراد خواسته باشند بحث را با مقایسه عملکرد ها آغاز نمائیم، باز هم پیشنهاد دارم که می شود بحث را از مقایسه "محمد" و چهار یار برجسته اش، یعنی "ابوبکر، عمر، عثمان و علی" در یک طرف و "مارکس" و چهارتن از ادامه دهندگانش که نوشته های همه آنها به مثابه کلاسیک های مارکسیزم شناخته شده اند، یعنی "انگلس، لنین، ستالین و مائو"، آغاز نمائیم و ببینیم که اولاً عملکرد آنها چگونه بوده و در ثانی تا چه حدودی به آنچه برای دیگران تحریر داشته اند، خود عمل نموده اند. خودستایی تلقی نگردد، "داگز او دا میدان".

ادامه دارد

#### یادداشت ها:

\*- در پاسخ به پرسش یک تن از خوانندگان که پرسیده است، "شما در دو قسمت قبلی نوشته تان همیشه "مارکسیست و کمونیست" نوشته اید و هیچ اسمی از "لنینیزم و اندیشه مائو" نبرده اید، لطفاً دلیل آن را بگوئید" باید ضمن سپاس از این خواننده ارجمند بنگارم:

در این جا انتخاب افاده "مارکسیست و کمونیست"، صرف به منظور خود را در حدود مطروحه طرف مقابل محدود ساختن است، ورنه تمام خوانندگان این قلم می دانند که من نه یک بار بلکه بار بار بر این نکته تأکید ورزیده ام که نجات جهان کنونی و دور نگهداشتن آن از بربریتی که سرمایه داری با خود آورده و تعمیق خواهد بخشید می تواند فقط به یمن "مارکسیزم، لنینیسم- اندیشه مائو تسه" مقدر باشد و بس.

\*\* شروطی که از آن نام بردم در واقع صرف دو شرط است:

۱- هر کسی که خواستار آغاز و ادامه بحث در این زمینه باشد، لطف نموده بفرماید که مکتب فکری که در نهایت از آن دفاع خواهد کرد، کدام مکتب فکری است تا گذشته از این که حین بررسی عملکرد ها، بفهمیم که در مورد کدام اشخاصی می باید بحث صورت گیرد، ارزش ها و معیار های آن طرز تفکر را هنگام قضاوت و صدور حکم نیز مد نظر داشته باشیم

۲- به موضوع مورد بحث وارد باشد، یعنی حد اقل آنها را خوانده باشد. و مانند دوستی که در ذیل داستانش را برایتان می نویسم نباشد:

سالها قبل یعنی حدود ۲۵ سال قبل، یک روز عصر یکی از دوستانی را که زمانی معلم بود و به حساب سنش که حد اقل ۳۰ سال از من بیشتر داشت، به وی استاد می گفتم، با خوشحالی نزدم آمده، کتابی را که خودش تألیف نموده بود برایم تحفه داد. من که تا حدودی از نوشتن کتاب به وسیله وی با در نظر داشت سطح آگاهی اش اندکی متعجب شده بودم، ضمن آن که نگارش کتاب را برایش تبریک گفتم، خواستم تا قبل از خواندن کتاب اگر می شود راجع به محتوای کتاب اندکی توضیح بدهد.

استاد که گویا منتظر چنین پیشنهادی بود، بدون معطلی گفت:

"مارکسیزم و کمونیسم توتته توتته کدیم. ایتو ردش کدیم که دیگه پدر کس ننانه ازش دفاع کنه"

چنین ادعایی با در نظر داشت سطح فهمش بر تعجبم افزوده پرسیدم:

"استاد جان، تو خو میدانی که تنها مارکس بین ۱۰ الی ۱۵ هزار صفحه نوشته کده، آگه از انگلس، لنین، ستالین و مائو"ره هم حساب کنیم، بدون مبالغه چیزی در حدود ۸۰ هزار صفحه می شه، آنهم به زبانهای المانی، فرانسوی، روسی و چینی، تو که میگی مارکسیزم توتته توتته کدی، تمام اینا را خاندی؟"

استاد با همان کش و فش اولی گفت:

"هیچ شه نخاندیم، نخانده کلشه رد کدیم"

وقتی چنین جوابی را از استاد شنیدم و متعاقب آن پرسید: "حال بگو که تو در مورد کتابم چه نوشته می کنی؟"

من که به گفته دوستان و آشنایان اندکی حاضر جواب هستم، بدون آن که لحظه ای مکث نمایم، جواب دادم:

"استاد جان، مه بریت قول میتم که کتابته نخانده، خودت را بگویم که شجاعترین انسان روی زمین استی"

استاد که متوجه لحن شده بود، گفت: "چه؟ زورت داد که مه ایتو کاری کدم؟"

من هم مجدداً جواب دادم: "استاد جان، تو وقتی یک مکتب و طرز تفکره که حد اقل صحت خوده دوبار در انقلابات

روسیه و چین به اثبات رسانده، نخانده رد نمائی، فکر می کنی از این کده میشه انسان شجاعی پیدا کد؟"

آنروز ما از هم "سرسنگین" جدا شدیم متأسفانه شرایط زندگانی آوارگی به من این فرصت را نداد تا از وی عذر خواسته، بگویم که اولاً انسان یک متن را مطالعه می کند، بعداً نقد.

اینک بدان منظور از آن دوست که شنیده ام چند سال قبل فوت نموده، یاد نمودم که بحث را با مطالعه و آگاهی متقابل پیش ببریم تا عرصه بحث به کورس اکابر تبدیل نگردد. - ادامه دارد